

## کسری اعتماد سیاسی: ریشه‌ها و راه کارهای مقابله با آن در نظام مردم سالار دینی

دکتر حسین هرسیج\*

### چکیده

از جمله آسیب‌های مهم اجتماعی و سیاسی که یک نظام مردم‌سالار دینی را مورد تهدید جدی قرار می‌دهد، کاهش رو به تزاید اعتماد سیاسی شهروندان به افراد، سیاست‌ها و خط‌مشی‌های سیاسی، اقتصادی، قضایی و امنیتی نهادهای مختلف دولتی و غیر دولتی آن نظام است. با عنایت به اهمیت ویژه‌ی احساسات، ارزیابی‌ها و قضاوت‌های مردم نسبت به نخبگان سیاسی؛ به ویژه برای نظام‌های دموکراتیک، و بالاخص برای نظام‌های مردم‌سالار دینی؛ این مقاله در پی آن است تا پس از توصیف مفهوم اعتماد سیاسی، به عنوان یک کسالی نادر سیاسی، به نمونه‌هایی از کسری اعتماد سیاسی (political trust deficit) در نهادهای حکومتی و غیر حکومتی و اثرات

آن در سطح کشور اشاره نماید و سپس با توجه به نظریات مختلف فرهنگی، ساختاری و ویژگی‌های رهبران؛ به ریشه‌های بی‌اعتمادی سیاسی در جوامع مختلف بپردازد. در نهایت، بر نقش مهم عوامل جامعه‌پذیری سیاسی، توانمندی و کارآمدی مجموعه‌ی نظام سیاسی در پاسخ‌گویی به انتظارات مردم، و کفایت و صداقت رهبران سیاسی، به عنوان راه کارهای مقابله با این آسیب مهم اجتماعی تأکید می‌گردد.

### واژگان کلیدی

مفهوم اعتماد سیاسی، مردم‌سالاری دینی، جامعه‌پذیری سیاسی، عوامل جامعه‌پذیری سیاسی، بی‌اعتمادی سیاسی، آثار کسری اعتماد، صداقت رهبران سیاسی، کسری اعتماد عمومی و....

### مقدمه

اعتماد سیاسی شهروندان به نخبگان حاکم و سیاست‌ها و خط‌مشی‌های آنها، از سرمایه‌های مهم اجتماعی برای نظام‌های دموکراتیک به شمار می‌رود، که اکثر سیاست‌مداران در پی افزایش کمی و کیفی آن، برای حل معضلات داخلی و بین‌المللی خود با هزینه‌ی اندک هستند. این کالای نادر سیاسی که تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، با توجه به شکاف بین قدرت اجتماعی و قدرت سیاسی، با کسری شدیدی مواجه بوده است، پس از انقلاب بار رشد فزاینده‌ای مواجه شد که نتیجه‌ی آن کاهش شکاف بین حاکمان و شهروندان، افزایش وفاداری‌های شهروندان و تمکین آنها در مقابل قوانین و دستورات رهبری نظام، تشدید روحیه‌ی ایثار و فداکاری در بین مردم، و در نهایت، توانمندتر شدن رهبران نظام سیاسی در جهت حل و

فصل بسیاری از مشکلات و معضلات طبیعی و تحمیلی پس از انقلاب گردید؛ اما پس از جنگ و با وجود افزایش توان اقتصادی و توسعه‌ی اقتصادی (که به نظر می‌رسد جهت‌گیری و اجرای برخی از سیاست‌ها نیز با اهداف و اصول انقلاب همخوانی نداشت) این سرمایه‌ی اساسی و بنیادین روز به روز کمتر شد. متأسفانه، کسری اعتماد عمومی پس از دوّم خرداد ۱۳۷۸ نیز به نوعی دیگر ادامه یافت و با نگاهی گذرا به تیرهای روزنامه‌های کثیرالانتشار و دغدغه‌های رهبران جمهوری اسلامی در رده‌های مختلف، درمی‌یابیم که بی‌اعتمادی‌ها و بدگمانی‌ها نسبت به برخی افراد و سیاست‌های ساختارهای حکومتی و غیر حکومتی رو به فزونی است (از جمله روزنامه‌ی انتخاب ۲۳/۱۰/۸۱ و روزنامه‌ی کیهان ۱/۲/۷۹). از این رو ضرورت دارد هر چه زودتر با شناخت واقعیات و درک درست و به موقع ریشه‌های آنها، سازوکارهایی برای تقویت اعتماد عمومی اندیشیده شود و حداقل به همان اندازه که برخی از مسؤولین نگران کسری بودجه در برنامه‌های پنج ساله‌ی خود هستند، به کسری اعتماد سیاسی نیز توجه در خور داشته باشند.

سؤال اصلی و محوری مورد بررسی در این تحقیق، عبارت از تجزیه و تحلیل ریشه‌های کاهش اعتماد مردم نسبت به برخی افراد، سیاست‌ها و نهادهای مختلف حکومتی از لحاظ نظری است. برای پاسخ به این سؤال محوری، این پژوهش در سه قسمت اساسی طراحی شده است: قسمت نخست، با ارائه‌ی تعریفی از مفهوم اعتماد سیاسی، به مصادیق آن در کشور ایران در سال‌های اخیر و اثرات اجتماعی و سیاسی آن می‌پردازد. در قسمت دوم، نظریات مختلف در رابطه با ریشه‌های این پدیده‌ی رایج سیاسی طرح

و مورد بررسی قرار می‌گیرد. در قسمت نهایی نیز، سازوکارهایی برای مقابله با این معضل مهم سیاسی پیشنهاد می‌گردد.

در این تحقیق، از روش‌های توصیفی و تحلیلی برای پاسخ به سؤالات مورد نظر استفاده شده است. روش جمع‌آوری اطلاعات نیز به صورت کتابخانه‌ای بوده است، ولی مباحث مطروحه در این تحقیق می‌تواند به عنوان مقدمه‌ای برای انجام تحقیقات پیمایشی از سوی دیگر پژوهشگران مورد توجه قرار گیرد، تا بر اساس آن، درجه‌ی کاهش اعتماد سیاسی در کشور ما با استفاده از روش‌های دقیق آماری اندازه‌گیری شود و ضمن آزمون نظریات موجود، راه‌حل‌هایی عینی‌تر برای ایجاد و افزایش اعتماد عمومی ارائه گردد.

### قسمت اول: تعاریف، مصادیق و اثرات کسری اعتماد سیاسی

تعاریف متفاوتی از مفهوم اعتماد سیاسی شده است که با عنایت به قاعده‌ی منطقی تعریف «الاشیا باضدادها» می‌توان مفهوم کسری اعتماد سیاسی را از میان آنها استخراج نمود. وارن در تعریف خود بر تمایل مردم برای پیروی از رهبران سیاسی خود تأکید نموده است (Warren 1999). فوکویاما نیز به درک مشترک جامعه‌ی اخلاقی، اجتماعی و سیاسی - با توافق بر روی ارزش‌های اجتماعی که باید تعقیب شود - اشاره نموده است (Fukuyama 1995).

این مقاله، تعریف هیشرینگتون (Hetherington) از اعتماد سیاسی را مورد توجه قرار داده است که بر اساس آن، اعتماد سیاسی عبارت از درجه‌ای از انتظار شهروندان از توانایی و موفقیت حاکمان است که متناسب با انتظارات

(expectations) آنها باشد. از نظر او ارتباط تنگاتنگی از یک سو، بین اعتماد اجتماعی (اعتماد مردم به یکدیگر) و سیاسی (اعتماد مردم به نخبگان خود) و از سوی دیگر، بین تجارب سیاسی افراد و برداشت آنها از کارآمدی دولت وجود دارد. در این تعریف عنصر مهم و کلیدی در تلقی (perception) شهروندان از کارآمدی دولت نهفته است و نه واقعیات (actual) مربوط به موفقیت‌های دولت (Hetherington 2001). به این معنا که، ممکن است دولتی از نظر آمار و ارقام و اطلاعات دستگاه‌های خود از کارآمدی در عرصه‌های مختلف برخوردار باشد، ولی مردم چنین تلقی و برداشتی از آن نداشته باشند. به واسطه‌ی همین تعریف است که اعتماد سیاسی ارتباط عمیقی با فرهنگ سیاسی توده‌ها دارد، که در آن به نحوه‌ی نگرش، احساسات، و ارزیابی مردم درباره‌ی نظام سیاسی خود و نهادهای ذیربط توجه می‌شود.

پس از روشن شدن نسبی مفهوم اعتماد سیاسی، به نمونه‌هایی از کاهش آن در سطوح مختلف فراملی و ملی در دو مقوله‌ی فردی و نهادی اشاره می‌شود. همان‌گونه که قبلاً هم ذکر شد، کسری اعتماد سیاسی از پدیده‌های رایج در درون کشورهای مختلف و بین آنها با دیگر جوامع است. بی‌اعتمادی نخبگان نسبت به یکدیگر می‌تواند از جمله عوامل کودتا و ضد کودتا در کشورهای مختلف جهان سوم، نظیر کودتای پرویز مشرف در پاکستان و شیخ حمد بن خلیفه آل ثانی در قطر، و شکل‌گیری ائتلافات و سازمان‌های منطقه‌ای جدید، مانند ایجاد نیروهای دفاعی مستقل اروپایی در مقابل ناتو و شکل‌گیری شورای همکاری خلیج فارس در سال‌های اولیه‌ی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، محسوب گردد. تشدید مسابقات

تسلیحاتی، ادامه‌ی اختلافات بین ایران و آمریکا، شکست میانجیگری‌های آمریکا در مذاکرات صلح خاورمیانه، سوءظن نسبت به سیاست‌ها و عملکردهای انگلیس در تبعیت از آمریکا، بدگمانی روسیه و بسیاری از کشورهای اروپایی و منطقه‌ی خاورمیانه به اهداف آتی آمریکا در منطقه و جهان، تحت پوشش مبارزه با تروریسم، نیز دال بر وجود جو بی‌اعتمادی، سوءظن و بدگمانی در سطح منطقه‌ای - بین‌المللی است.

در سال‌های اخیر، بحران اعتماد، گریبانگیر بسیاری از نهادها و سازمان‌های حکومتی و غیر حکومتی در کشور ما نیز شده است. کسری اعتماد سیاسی شهروندان ممکن است معطوف به افراد دارنده‌ی سمت‌های مختلف حکومتی و غیر حکومتی باشد و یا آن‌که از افراد به نهادهای مختلف حکومتی و سیاست‌های آنها تسری پیدا نماید. در سطح کشور می‌توان به موارد زیر اشاره نمود: شائبه‌ی جناحی و رابطه‌ای بودن مناصب اجرایی در رده‌های مختلف مدیریتی از وزارتخانه‌ها، استانداری‌ها و فرمانداری‌ها، بی‌اعتمادی به آمار منتشره از سوی ارگان‌های دولتی و مقامات رسمی در خصوص رشد اقتصادی، درآمد سرانه، نرخ بیکاری و تورم، تلقی بوروکراسی و ادارات به عنوان مانعی برای حل مشکلات شهروندان، بی‌اعتمادی نسبت به توانایی مسئولان برای حل معضلات اقتصادی و اجتماعی مردم، کاهش اعتماد عمومی به نیروهای اطلاعاتی و امنیتی در جریان برخی اتفاقات داخلی، برداشت تردیدآمیز نسبت به برخی احکام صادره از سوی دادگاه‌ها و نهادهای قضایی، اتهام سیاسی بودن پرونده‌های فساد مالی در شهرداری نگرانی و سوءظن نسبت به برخی طرح‌ها و لوایح ارائه شده به مجلس شورای اسلامی، به خاطر بی‌توجهی به

مسائل اصلی کشور، و بدگمانی نسبت به رد یا بازگرداندن برخی مصوبات مجلس از سوی شورای نگهبان قانون اساسی به دلیل مخالفت با قانون اساسی یا شرع، کاهش اقبال عمومی برای عضویت در احزاب سیاسی و دیگر نهادهای جامعه‌ی مدنی، کاهش تعداد نامزدهای نمایندگان شورای اسلامی شهر و روستا به خاطر شائبه‌ی سیاسی بودن شوراها، بی‌اعتمادی به اخبار منتشره از سوی رادیو و تلویزیون، کاهش تیراژ روزنامه‌های دولتی، توجه به رسانه‌های غیر دولتی، رادیوهای بیگانه، ماهواره‌ها و دیگر کانال‌های اطلاعاتی.

علاوه بر کاهش اعتماد عمومی به نهادهای موجود در سطح کشور، گاهی اوقات نیز بی‌اعتمادی به دارندگان مناصب حکومتی و غیر حکومتی مانند وزراء، استانداران، فرمانداران، شهرداران، رؤسای ادارات، مدیران کل، قضات دادگستری و دادگاه‌ها، نمایندگان مجلس، اعضای شورای شهر، فرماندهان نیروهای نظامی و انتظامی در رده‌های مختلف، مسؤولین صدا و سیما و مدیران مسؤول روزنامه‌های دولتی و غیر دولتی، دبیران کل احزاب سیاسی، اتحادیه‌ها و انجمن‌ها برمی‌گردد. هر چند منظور از اعتماد سیاسی، ارزیابی کلی شهروندان از مجموعه‌ی حکومت است که فراتر از شخصیت‌های خاص می‌باشد، ولی اعتماد به یک شخصیت سیاسی مشخص و یا عدم آن را نیز نباید مورد غفلت قرار داد. به عنوان نمونه، ممکن است رؤسای قوای سه‌گانه، به خاطر داشتن خصوصیات ویژه، در نزد مردم از اعتماد برخوردار باشند، ولی نسبت به کل جریانات و جناح‌های حامی آن‌ها سوءظن وجود داشته باشد، و یا بالعکس مردم ممکن است نسبت به کل نظام سیاسی و حکومت موافق، ولی نسبت به اشخاص حاکم و

سیاست‌های آن‌ها، معترض باشند.

ذهنیت منفی مردم نسبت به نخبگان سیاسی و عملکردهای آنها اثرات مهم اجتماعی و سیاسی بر نظام‌های دموکراتیک و خصوصاً مردم‌سالار دینی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود. بی‌اعتمادی سیاسی در سطوح مختلف موجب توجه بیشتر به مسائل شخصی و جناحی و کاهش روحیه‌ی ایثار و فداکاری و از خودگذشتگی به خاطر منافع جامعه می‌گردد. در این برهه هر کس می‌خواهد گلیم خود را از آب بیرون بکشد و بنابراین دولت در اجرای سیاست‌هایی که نیاز به از خودگذشتگی - خصوصاً در مواقع بحرانی - دارد ناتوان است. به عبارت دیگر ضریب تحمل مردم در برابر مشکلات و معضلات داخلی و بین‌المللی کاهش پیدا می‌کند و انتظارات و توقعات از حکومت بیشتر می‌شود. به علاوه، در صورت کاهش اعتماد سیاسی، احساس وفاداری شهروندان به رژیم کمتر و در اجرای سیاست‌های متخذه‌ی دولت، همکاری و تمکین کمتری از سوی آنها مشاهده می‌شود (Scholz and Lubell 1998).

کاهش اعتماد سیاسی از آسیب‌های مهمی است که بر رفتارهای مشارکتی شهروندان، که در نظام‌های دموکراتیک از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، اثر منفی دارد (Putnam 2000). فراز و فرود فعالیت‌های حزبی، که نقش مهمی در مشارکت نهادینه‌ی مردم در فرایند تصمیم‌گیری سیاسی و انتخاب رهبران سیاسی دارند، در ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی از جمله‌ی این موارد است.

هر چند وقایع به وجود آمده پس از انقلاب، نظیر جنگ تحمیلی و اولویت امنیت و بازسازی اقتصادی در تبیین این مسأله در خور توجه است،



اما علیرغم فقدان محدودیت‌های قانونی و تاکید دولت آقای خاتمی بر توسعه‌ی سیاسی، کشور همچنان با رکود فعالیت‌های حزبی مواجه می‌باشد. در این خصوص ضرورت دارد بر نقش عامل بی‌اعتمادی سیاسی، تلقیات و باورهای منفی مردم نسبت به عملکرد احزاب سیاسی، که از پیش از انقلاب وجود داشت، تاکید نمود. این بی‌اعتمادی پس از انقلاب، به خاطر بی‌توجهی احزاب دولت ساخته به مطالبات واقعی مردم و منافع ملی، مجدداً احیا گردید (هرسیج، ۱۳۸۰، صص ۲۲ - ۲۱).

از نمونه‌های دیگر کاهش اقبال عمومی به مشارکت در امور اجتماعی و سیاسی، می‌توان به تعداد کمتر نامزدهای شوراهای اسلامی شهر و روستا در سال ۱۳۸۱ اشاره نمود. تعداد کاندیداها در دوره‌ی اول ۳۲۵ هزار نفر بوده است، در حالی که در سال جاری به ۲۲۴ هزار نفر رسیده است. در این دوره، ده درصد از روستاهای کشور بدون نامزد و در برخی از شهرها تعداد کاندیداها به حد نصاب نرسیده است. این واقعیات، همگی بیانگر دلسردی و اقبال پایین مردم از ناکارآمدی عملکرد ضعیف شوراهای شهر و روستا، به دلیل فقدان راه کارهای مناسب اقتصادی و اجتماعی از سوی جناح‌های سیاسی برای حل مشکلات شهروندان است.

کاهش مشارکت مردمی در فرایند تصمیم‌گیری و انتخاب رهبران، به نوبه‌ی خود موجب نرسیدن بازخوردهای مناسب به رهبران برای اخذ تصمیمات متناسب با مطالبات مردم می‌گردد. از این رو تصمیمات متخذه ممکن است در فضای بسته گرفته شود و برآمده از واقعیات و انتظارات مردم نباشد و این در درازمدت موجب افزایش فاصله‌ی بین ملت و دولت، بی‌اعتمادی بیشتر به نهادهای حکومتی، و کاهش توانایی دولت‌ها برای

اجرای سیاست‌های متخذه می‌گردد و یا این که انجام آنها با هزینه‌ی بیشتری صورت می‌پذیرد.

در صورت ادامه‌ی بی‌اعتمادی مردم به نخبگان خود و تصمیمات آنها، ناتوانی‌های ساختارها و نهادهای ذریبط پررنگ‌تر و توانایی‌های حکام کم‌رنگ‌تر می‌شود، به گونه‌ای که شمار زیادی از مردم حتی به تدریج در باور به تصمیمات درست حکام خود به تردید خواهند افتاد و جوّ بی‌اعتمادی جامعه را فرا خواهد گرفت. از سوی دیگر، یک رابطه‌ی دوسویه و متقابل بین کاهش رو به تزاید اعتماد سیاسی و ناتوانی رهبران جهت بسیج منابع، برای حل مشکلات جامعه وجود دارد، به این معنا که ناتوانی رهبران در حل و فصل معضلات کشور، نیز به نوبه‌ی خود، اثر معکوس بر اعتماد سیاسی خواهد گذاشت و این دور همچنان ادامه خواهد یافت؛ بنابراین تلتی و ارزیابی منفی شهروندان نسبت به حاکمان؛ منتج به کاهش توانمندی رهبران سیاسی برای حل مسائل اساسی مانند تأمین امنیت، مبارزه با فقر و حوزه‌هایی که نیاز به ایثار عمومی دارد خواهد شد. رهبرانی که با کسری اعتماد عمومی مواجه هستند برای اجرای سیاست‌ها و تصمیمات، هزینه‌ی بیشتری را باید متقبل شوند که روز به روز بازدهی و کارآمدی سیستم را کاهش می‌دهد. به علاوه، در اجرای تصمیمات متخذه در سطوح مختلف و تمکین شهروندان در مقابل دستورات و فرامین حکومتی باید زور بیشتری به کار گرفته شود، که لازمه‌ی آن افزایش بودجه‌ی نظامی و انتظامی، و در نتیجه فزونی شکاف بین ملت و دولت است.

## قسمت دوم: ریشه‌های کاهش اعتماد سیاسی

با عنایت به تعریف و مصادیق کاهش اعتماد سیاسی که در آن تلقیات و برداشت‌های شهروندان نسبت به کارآمدی نخبگان سیاسی مطرح می‌باشد، مبانی نظری و تئوریکی کسری اعتماد سیاسی را می‌توان تحت سه مقوله‌ی؛ نظریات فرهنگی، نهادی و ویژگی‌های رهبران، مورد بررسی قرار داد.

بحث اعتماد سیاسی ارتباط تنگاتنگی با برداشت‌ها، احساسات و ارزیابی‌های شهروندان در مورد نظام سیاسی مربوطه دارد، که در واقع همان اجزای مختلف یک فرهنگ سیاسی است که آلموند و وربا به آن اشاره دارند. براساس تجزیه و تحلیل آن دو، فرهنگ سیاسی ترکیبی از نظام باورهای تجربی، نمادهای احساسی، و ارزش‌ها هستند که براساس آن یک کنش سیاسی انجام می‌پذیرد. از این رو، فرهنگ سیاسی از سه عنصر تشکیل شده است، که مجموع آن‌ها نحوه‌ی تفکر شهروندان را نسبت به سیاست معین می‌نمایند. این سه عنصر عبارتند از نخست؛ بُعد شناختی و ادراکی (the cognitive dimension)، به معنای آن چه را که مردم در خصوص عملکرد نظام سیاسی خود می‌دانند و یا تصور می‌کنند که شناخت دارند، حال چه این تصور و شناخت مطابق با واقع باشد یا نه. دوم؛ بُعد احساسی (the affective dimension)، احساسات مردم درباره‌ی نظام سیاسی خود، که شامل علاقه، احترام، بی‌تفاوتی، تنفر و یا ترس از آن می‌گردد؛ و سوم؛ بُعد ارزیابی (the evaluative dimension)، که خود برآمده از دو عنصر قبلی می‌باشد، به این معنا که تلقیات و احساسات شهروندان است که قضاوت‌های آنها را در مورد عملکردهای یک سیستم سیاسی شکل می‌دهد.

(Almond and verda 1965:14).

از نظر این گروه از نظریه پردازان، منشأ بی‌اعتمادی به نهادهای سیاسی در خارج از حوزه‌ی سیاست قرار دارد و برآمده از یک باور عمیق و طولانی مدت مردم است که ریشه در هنجارهای فرهنگی دارد و از طریق عوامل جامعه‌پذیری در دوران اولیه‌ی زندگی شکل گرفته است و بعدها به نهادهای سیاسی تسری پیدا کرده است؛ بنابراین توانایی‌های کارآمدی نهادی را مشروط کرده است. (Inglehart, 1997 Putnam, 1993). از این رو، اعتماد، خصوصیتی جمعی یا گروهی است که به طور گسترده همه‌ی اعضای جامعه در آن سهیم می‌باشند و رابطه‌ی تنگاتنگی با اعتماد سیاسی دارد و افراد جامعه با توجه به تفاوت‌های در جامعه‌پذیری، سوابق اجتماعی، تجارب سیاسی و اقتصادی؛ دارای برداشت‌ها، احساسات و ارزیابی‌های گوناگون در مورد عملکردهای نظام سیاسی می‌باشند؛ بنابراین، عوامل مختلف جامعه‌پذیری، مانند خانواده، مدرسه، دانشگاه، رسانه‌های گروهی، احزاب و گروه‌های سیاسی و اجتماعی، از طریق آموزش (education) و یا القا (inductrination)، نقش مهمی را در شکل‌گیری ادراکات، احساسات و ارزیابی‌های افراد در مورد نظام سیاسی خود دارد و نحوه‌ی تفکر آنها را در مورد سیاست از دوران کودکی شکل می‌دهد. بدین ترتیب، اگر چنانچه در خانواده‌ای والدین نسبت به یکدیگر بی‌اعتماد باشند و یا نگرش آنها نسبت به حکومت موجود منفی باشد، این القائات در ذهن فرزند نیز تأثیر می‌گذارد و او ممکن است در دوران بلوغ نسبت به عملکردهای نخبگان حاکم حالت بی‌اعتمادی داشته باشد.

از جمله مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی در ایران نیز ذهنیت و تلقی منفی مردم نسبت به نخبگان سیاسی حاکم است که ناشی از فساد و خودکامگی

سلاطین و ارکان نظام سلطنتی و وابستگی آنها به بیگانگان بوده است، که در جامعه به صورت سیاست گریزی و افسردگی سیاسی تجلی پیدا کرده است (رزاقی ۱۳۷۵؛ بشیریه ۱۳۷۵). تبیین کسری اعتماد سیاسی با توجه به عامل ریشه دار فرهنگی، می تواند مورد استفاده قرار گیرد، ولی در صورت قبول مطلق آن، افراد و انسان ها را باید به مانند نوار خالی فرض نمود که عوامل جامعه پذیری هر آنچه که می خواهند می توانند در آن ضبط نمایند و فرد تنها نظرات، احساسات و قضاوت های دیگر افراد و نهادهای اجتماعی و سیاسی را درباره ی یک نظام سیاسی منعکس نماید. ولی واقعیات بروز و ظهور تحولات در جوامع مختلف و از جمله ایران، نشان می دهد که با وجود تلاش همه جانبه ی عوامل جامعه پذیری سیاسی در قیل از انقلاب، برای القا و تحمیل فرهنگ شاهنشاهی، تغییر و تحولات انقلابی در ایران رخ داد. نفس تغییرات، بیانگر این واقعیت است که علاوه بر عوامل جامعه پذیری، که از سوی حکومت ها معمولاً آموزش داده می شود و یا القا می گردد، عوامل دیگری نیز در شکل گیری تلقیات، احساسات و ارزیابی های شهروندان نقش دارند که بر رفتار سیاسی آنها تأثیر می گذارد.

دسته ی دوم از نظریات، بر ناتوانی نهادها و سازمان های حکومتی در برآوردن انتظارات و نیازهای اشخاص تأکید می کنند، و بنابراین، بی اعتمادی سیاسی را معلول ناکارآمدی نهادهای حکومتی در برآوردن مطالبات جامعه می داند. تئوری های نهادی بر تأثیر متغیرهای درون قلمروی سیاسی بر اعتماد سیاسی تأکید می کند و در پی افزایش بهره وری و مطلوبیت ساختارهای سیاسی برای تأمین رضایت شهروندان می باشد (Coleman, 1990; Dasgupta, 1988; Hetherington, 1998). از این رو، اعتماد

عمومی نتیجه و نه علت کارآمدی نهادی است، و مبتنی بر عقلانیت است، نهادهای دارای عملکرد مطلوب، مولد اعتمادند. این نظریه خود مبتنی بر تئوری انتخاب عقلانی (rational choice theory) است که در آن می‌توان اعتماد سیاسی را به عنوان یک کالای سیاسی، به مانند مشروعیت، اعتبار و اقتدار محسوب نمود که رهبران سیاسی توانمند، برآنند که اولاً از لحاظ کمی مقدار آن را افزایش دهند و ثانیاً در بازار مبادلات سیاسی با دیگر گروه‌های داخلی جامعه، آن را به قیمت گرانتر به فروش برسانند و در عوض، تمکین و اطاعت شهروندان را با هزینه‌های انسدادک تأمین نمایند.

(Ilchman and Uphoff, 1974) بنابراین در صورت توانایی رهبران در تأمین رشد اقتصادی، استفاده‌ی بهینه از منابع و امکانات موجود، برخورد قاطع با مفاسد اقتصادی و اداری، و رفع فقر و تبعیض؛ آنها از کارنامه‌ی بهتری در نزد شهروندان از نظر اعتماد سیاسی برخوردار خواهند بود. کاهش اعتماد سیاسی، خصوصاً در زمانی که سیاست‌مداران برای جلب آرای مردم، انتظارات و توقعات آنها را بالا می‌برند، ولی در درازمدت، امکانات و توانایی‌های لازم را برای پاسخگویی به آنها ندارند، تشدید می‌شود.

در حالی که برای جلب اعتماد سیاسی، با عنایت به نظریه‌های فرهنگی و جامعه‌پذیری سیاسی، مدت‌های مدیدی لازم است و در طی تغییر نسل‌ها این مهم انجام می‌پذیرد، ولی دولت‌ها با ایجاد رشد اقتصادی و جلوگیری از فساد و تبعیض در طی ماه‌ها و سال‌ها، می‌توانند اعتماد عمومی را به خود جلب نمایند؛ اما مشکلی که وجود دارد اعتماد عمومی به دست آمده براساس نظریات نهادی و سازمانی، به مانند یک آهن ربای الکتریکی، همان‌گونه که به آسانی به دست می‌آید، به سهولت نیز از دست می‌رود و به

محض آن که کشور با بحرانی دیگر (از جمله بروز مشکلات اقتصادی، متأثر از تحولات درونی یا بیرونی) مواجه گردد مجدداً بی‌اعتمادی رخ می‌نماید. به علاوه، تلقی انسان به عنوان یک حیوان اقتصادی و این که مبنای رفتار و کردار وی تنها مبتنی بر عقل ابزاری است نیز خالی از اشکال نمی‌باشد، زیرا ممکن است نظام‌های اقتدارگرا و تمامیت‌خواه، نظیر اتحاد جماهیر شوروی دوره‌ی استالین، با به‌کارگیری زور، منابع لازم را در جهت توسعه‌ی اقتصادی بسیج نمایند، ولی نتوانند باور شهروندان را نسبت به خود تغییر دهند، به عبارت دیگر انسان پرنده‌ی در قفس نیست که با مهیا بودن آب و نان و جای مناسب اقناع گردد.

از سوی دیگر، در حکومت‌هایی مانند نظام جمهوری اسلامی در دهه‌ی اول انقلاب، با وجود مشکلات عدیده‌ی داخلی و خارجی، نظیر جنگ تحمیلی و تحریم‌های اقتصادی آمریکا، و با وجود وابستگی شدید دولت به درآمدهای نفت (که قیمت آن متأثر از نوسانات بین‌المللی بوده است) از درجه‌ی بالایی از روحیه‌ی ایثار و فداکاری و اعتماد سیاسی شهروندان نسبت به رهبران سیاسی خود برخوردار بوده است؛ بنابراین سیاست‌مداران باید فرصت به دست آمده را مغتنم بشمارند و اعتماد عمومی را با استفاده از عوامل جامعه‌پذیری بصورت یک فرهنگ عمومی درآورند تا در مواقع بحرانی، افراد و شهروندان در حل مشکلات به وجود آمده یاریگر دولت‌ها و نهادهای حکومتی باشند.

علاوه بر نظریات فرهنگی و نهادی، در خصوص مبانی کاهش اعتماد سیاسی، نباید از صفات و ویژگی‌های رهبران سیاسی در سطوح مختلف غافل شد. این مهم به ویژه در رابطه با حکومت‌های مردمی مبتنی بر دین،

نظام‌های مردم سالاردینی، بیشتر نمود دارد. این نوع حکومت‌ها دارای اهدافی فراتر از تأمین امنیت و رشد اقتصادی و اجتماعی هستند. تعلیم و تربیت و هدایت انسان‌ها، اجتناب از طاغوت، برداشتن غل و زنجیرهای مانع آزادی‌های مشروع، و اقامه‌ی قسط و عدل مبنای شکل‌گیری این نوع حکومت‌هاست. اجرای چنین اهدافی نیاز به رهبرانی صالح و شایسته دارد که باید دارای خصوصیات ویژه باشند. در این نوع حکومت‌ها؛ رشد و توسعه‌ی اقتصادی - اجتماعی و سیاسی، به قیمت افزایش شکاف بین دارا و ندار، ملت و دولت، مطلوب نیست. در این نوع حکومت‌ها علاوه بر کفایت، تخصص و توانایی؛ رهبران باید صداقت در گفتار داشته باشند و از وعده‌های دروغین به مردم پرهیز نمایند، و برای دستیابی به قدرت و بیرون کردن رقیب از صحنه، باید از استفاده از ابزارهای نامشروع مانند دروغ، اتهام و شایعه اجتناب نمایند. ویژگی‌های منفی برای رهبران سیاسی در رده‌های مختلف حکومتی، در جامعه‌ای که الگوی آن امام علی (ع)، مظهر صداقت، شفافیت و عدالت است، موجب افزایش جوّ بی‌اعتمادی در جامعه می‌شود. در این نوع جوامع؛ مسابقه‌ی رفاه میان مسؤولان بخش‌های مختلف، فساد اقتصادی و سیاسی مدیران دولتی و حکومتی در قوای مختلف، استفاده از رانت‌های اطلاعاتی و سیاسی دولتی برای دستیابی به ثروت بیشتر، موجب بی‌اعتمادی مردم به مسؤولین می‌شود. دغدغه‌ی اصلی رهبری و دلسوزان و علاقه‌مندان به نظام جمهوری اسلامی برای مقابله با فقر و فساد و تبعیض را نیز می‌توان در راستای افزایش اعتماد عمومی به نظام دانست که اجرای دقیق آن، نیاز به افراد صالح، شایسته و با کفایت دارد، چراکه مصلح باید خود مصلح باشد.



## قسمت سوم: راهکارهای مقابله با بحران اعتماد سیاسی

پس از بررسی منشأ کاهش اعتماد سیاسی بر اساس نظریات فرهنگی، نهادی و ویژگی‌های رهبران سیاسی؛ در این قسمت، راهکارهای مناسب برای برون رفت از این معضل مهم سیاسی پیشنهاد می‌شود. در بحث فرهنگ سیاسی به ادراکات، احساسات و ارزیابی‌های شهروندان درباره‌ی نظام سیاسی و نخبگان حاکم و ارتباط تنگاتنگ آن با روند جامعه پذیری سیاسی اشاره شد. با عنایت به رابطه‌ی عمیق قسمت‌هایی از نامه‌ی امام علی (ع) به مالک اشتر با مسائل مورد بحث، در ابتدا ترجمه‌ی آن ذکر می‌شود و سپس محورهای مرتبط با راهکارهای مقابله با بی‌اعتمادی سیاسی از آن استخراج می‌شود.

امام علی (ع) در خصوص اثرات نامطلوب عدم ارتباط مسؤولین با مردم می‌فرماید:

«هیچ گاه خود را فراوان از مردم پنهان مدار، که پنهان بودن رهبران نمونه‌ای از تنگ خویی و کم‌اطلاعی در امور جامعه می‌باشد. نپنهان شدن از رعیت، زمامداران را از دانستن آنچه بر آنان پوشیده است باز می‌دارد، پس کار بزرگ اندک، و کار اندک بزرگ جلوه می‌کند، زیبا زشت و زشت زیبا می‌نماید، و باطل به لباس حق در می‌آید. همانا زمامدار، آن چه را که مردم از او پوشیده دارند نمی‌داند، و حق را نیز نشانه‌ای نباشد تا با آن راست از دروغ شناخته شود.» (نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳).

در برخی از نظام‌ها ممکن است رهبران از خصوصیات و ویژگی‌های خوبی برخوردار باشند، ولی به خاطر نداشتن آگاهی از وضعیت نابسامان

کشور، در اتخاذ سیاست‌ها و خط‌مشی‌های درست ناتوان هستند و در نتیجه، بی‌اعتمادی مردم نسبت به آنها روز به روز بیشتر می‌گردد. در جو بی‌اعتمادی و سوءظن هست که کارهای برجسته، کوچک جلوه می‌کند و بسیاری از تفکرات باطل به لباس حق در می‌آیند. بنابراین برای حل این معضل، در ابتدا باید کانال‌های ارتباطی بین رهبران و شهروندان تسهیل گردد تا مردم به آسانی و بدون هیچ‌گونه ترس و واهمه‌ای بتوانند پیام‌ها، دغدغه‌ها و مطالبات خود را با مسئولین خود مطرح نمایند. متأسفانه در بسیاری از نظام‌های سیاسی، فاصله‌ی بین ارسال پیام شهروندان به رهبران خود، تا رسیدن پیام به گوش مسئولین آن قدر طولانی می‌گردد که در این میان ممکن است تغییرات اساسی در مطالبات مردم ایجاد شود. برای مثال؛ برخی گروه‌ها و نهادهای اجتماعی و اقتصادی، در مراحل اولیه، ممکن است خواستار تغییر برخی افراد از مناصب خود باشند، در صورتی که این پیام به موقع به مسئولین نرسد توقعات مردم ممکن است دیگر تغییر افراد نباشد و مطالبات معطوف به تغییر سیاست‌ها و خط‌مشی‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، و در حد بالاتر آن تغییر میانی و ارکان نظام سیاسی موجود باشد و نه تغییر افراد.

از این رو، اولین قدم برای رفع کسری اعتماد سیاسی، همانا تسهیل ارتباطات دوسویه و خصوصاً از پایین (شهروندان) به بالا (مسئولین) (downward communications) می‌باشد، تا از این رهگذر بتوان به نظرات واقعی مردم در خصوص عملکردهای افراد، و بازخورد اجرای سیاست‌های نهادهای مختلف دست یافت و از آن سو مردم نیز با در جریان قرار گرفتن امکانات و مشکلات مسئولین، مطالبات خود را تعدیل نمایند. در نتیجه،

هم سیستم در صورت لزوم از انعطاف پذیری بیشتری نسبت به تغییر برخی افراد و سیاست‌های متخذه برخوردار می‌گردد و هم مردم با درک و آگاهی از مشکلات، درجه‌ی تحمل، ایثار، فداکاری، و رضایت و اعتمادشان از مسؤولین فراتر می‌رود.

در خصوص اطلاع‌رسانی درست، نباید از کانال‌های دیگر ارتباطی مانند رسانه‌های گروهی غافل شد. نقش اصلی مطبوعات، انعکاس واقعیات و آینه‌ای عمل کردن آن است و نه شایعه پراکنی، زیر ذره‌بین گذاشتن معضلات و جعل اخبار کذب؛ که خود موجب معطوف شدن نگاه شهروندان به اطلاعات اینترنتی می‌گردد، که این نیز با وجود منابع اطلاعاتی مختلف در دنیای اطلاعات و ارتباطات دهکده‌ی جهانی مک‌لوهان سهل الوصول می‌باشد و خود موجب افزایش فاصله و شکاف بین حکام و مردم می‌گردد، که تأثیر منفی بر روی تصمیمات و سیاست‌های آتی و نحوه‌ی اجرای آن‌ها خواهد گذاشت. آموزش سیاسی (political education) و اطلاع‌رسانی دقیق، همچنین می‌تواند موجب افزایش آگاهی سیاسی شهروندان، شناخت حقوق و وظایف دولت و شهروندان، توجه بیشتر به مسایل اصلی، اجماع نظری نخبگان، پاسخگویی به شبهات و چالش‌های نظری؛ مانند حاکمیت دوگانه، تعارض بین دین و دموکراسی، دین و عقل، انتقال اعتقادات، احساسات و ارزیابی‌های نسل قدیم به نسل‌های جدید و در نتیجه تقویت وفاق و همبستگی ملی و کاهش شکاف بین دولت و ملت گردد.

از جمله عوامل دیگر در کسری اعتماد سیاسی، همانا ناکارآمدی نهادها و ساختارهای موجود در برآوردن مطالبات مردم است. از این رو، با کاهش حوزه‌ی وظایف دولت از طریق سازوکارهای مختلف، می‌توان قلمرو

مسئولیت را از بخش‌های فراتر مرکزی به لایه‌های فروتر نظام سیاسی انتقال داد. در این زمینه می‌توان سیاست‌هایی مانند تمرکز زدایی، لایه‌ای‌تر کردن سیستم، تفویض اختیارات، انتقال مسئولیت‌ها از مرکز به استان‌ها را اتخاذ نمود تا قدرت مرکزی با تقویت بعد نظارتی خود، امکانات و منابع موجود را صرف حل معضلات مهم و اساسی نماید و نه مسائل فرعی و غیرحیاتی، که دیگران نیز توان حل آن را دارا هستند. در این خصوص لازم است ضمن استفاده از نیروهای توانمند موجود، به تربیت نیروهای متعهد مستقل و خلاق برای اداره‌ی امور همّت‌گمارد تا از وابستگی آنها به مرکز، به خاطر تجربه‌ی مدیریتی ناکافی کاسته گردد؛ بنابراین، سیاست تمرکز زدایی دولت در خصوص تقویت شوراهای اسلامی شهر و روستا و تفویض اختیارات بیشتر به استان‌ها - که موجب کاهش مسئولیت‌ها و هزینه‌های دولت خواهد شد - باید استمرار یابد.

علاوه بر کاهش مسئولیت‌ها و وظایف قدرت مرکزی؛ ضرورت دارد با انبساط و انفتاح مدار مدیریتی، تسهیلات لازم را برای ورود نخبگان با کنایت به عرصه‌ی سیاست با حفظ اصول و قواعد حاکم بر نظام فراهم نمود، از تفکر ناشی از حاصل جمع جبری صفر (zero sum game)، به سوی حاصل جمع جبری مضاعف حرکت نمود که در آن بُرد یکی از گروه‌ها برابر باخت و شکست دیگری نمی‌باشد، بلکه در یک رقابت سالم و براساس قواعد حاکم بر نظام، هر کدام از گروه‌ها و جناح‌های رقیب بر اساس شایستگی‌ها و ظرفیت‌های خود از نتیجه‌ی رقابت، رضایت داشته باشند (Win - win solution vs win-loss solution) برای افزایش مشارکت سیاسی نیز در شهروندان این تلقی و برداشت پیش بیاید که مشارکت آنها در انتخابات و

رای دادن به سود اوست، به این معنا که مشارکت وی بر فرایند انتخاب رهبران سیاسی در رده‌های مختلف و تصمیم‌گیری در عرصه‌های گوناگون برای حل مشکلات، تأثیرگذار بوده است و سیاست‌های متخذه‌ی نهادهای مختلف نظام برآمده از مطالبات و توقعات وی و بر اساس امکانات موجود بوده است. در صورتی که مردم این احساس را داشته باشند که مشارکت یا عدم مشارکت آنها تأثیری بر ستاده‌های (outputs) سیستم، سیاست‌ها و خط‌مشی‌ها در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در سطح داخلی و بین‌المللی ندارد و نخبگان سیاسی بدون توجه به درخواست‌های آنها اعمال حاکمیت می‌کنند، نسبت به مسائل سیاسی حالت بی‌تفاوتی را اتخاذ می‌کنند و روز به روز مشارکت آنها در مسائل سیاسی کاهش می‌یابد. مبارزه‌ی قاطع با مفاسد اقتصادی و اداری نیز از راه‌کارهای مهم برای جلب اعتماد عمومی است. از آنجا که بیش از ۸۰ درصد اقتصاد کشور دولتی است، و درآمد حاصله از فروش نفت نیز در اختیار دولت است؛ بسیاری از مفسدین اقتصادی راه دستیابی به ثروت را در نزدیکی به اصحاب قدرت می‌بینند، به عبارت دیگر با اتصال به منابع قدرت، صاحب ثروت‌های بادآورده می‌گردند. در این خصوص، قوای سه‌گانه باید با به‌کارگیری افراد صالح و معتقد به ضرورت مبارزه‌ی قاطع با مفسدین، در جهت تدوین، اجرا و نظارت بر قوانین گام بردارند و ضمن مقابله با انحرافات و مفاسد در چارچوب یک برنامه‌ی مدوّن و مشخص، نتایج آن را در اختیار افکار عمومی قرار دهند تا موجبات رضایت و اعتماد آنها را فراهم آورند. در این زمینه، دستگاه‌های ذیربط دولتی، شفاف‌سازی عملیات اقتصادی را در دستورکار خود قرار دهند و همان‌گونه که در عرصه‌ی اقتصادی، با حذف

تدریجی شرکت‌های دولتی از هزینه‌های سرسام‌آور دولت می‌کاهند و زمینه را برای مبارزه با فساد دولتی فراهم می‌کنند، با رانت خواری اطلاعاتی و اقتصادی افراد منتسب به مسؤولان، نیز به شدت مبارزه نمایند. در این جهت اجماع نخبگان حاکم از لحاظ نظری و عملی و وحدت عمل مسؤولان اقتصادی، سیاسی و قضایی در جهت اهداف و سیاست‌های کلان نظام برای مقابله با فساد، کارساز است.

در نهایت، برای افزایش اعتماد عمومی، افرادی باید اداره‌ی حکومت را در رده‌های مختلف مدیریتی یک نظام مردم‌سالار دینی در دست داشته باشند که گوش شنوا داشته باشند، کمتر حرف بزنند و بیشتر عمل نمایند، مسؤولیت را به عنوان امانت و نه طعمه تلقی نمایند، ضمن ارتباط مستمر با مردم به صورت مستقیم و غیر مستقیم از طریق کانال‌های ارتباطی نسبت به آنها حس ظن داشته باشند، در صورت نداشتن صداقت، تخصص، آگاهی و شایستگی و تجربه، مسؤولیت را به اهلیش واگذار نمایند و منافع ملی را بر منافع حزبی و شخصی ترجیح دهند و در نهایت، این سخن امام علی (ع) را در رابطه با گزینش افراد در مناصب مختلف آویزه‌ی گوش خود قرار دهند که: «سپس در امور کارمندان بیندیش، و پس از آزمایش به کارشان بگمار، و با میل شخصی، و بدون مشورت با دیگران آنان را به کارهای مختلف وادار نکن، زیرا نوعی ستمگری و خیانت است. کارگزاران دولتی را از میان مردمی باتجربه و باحیا، از خاندان پاکیزه و با تقوی که در مسلمانی سابقه‌ی درخشان دارند انتخاب کن، زیرا اخلاق آنان گرامی‌تر، و آبرویشان محفوظ‌تر و طمع‌ورزی‌شان کمتر و آینده‌نگری آنان بیشتر است.» (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

## نتیجه

در این پژوهش، مشخص گردید که اعتماد سیاسی از کالاهای نادر سیاسی است که به تلقی و برداشت شهروندان در مورد کارآمدی نهادهای سیاسی موجود برمی‌گردد و اثرات اجتناب ناپذیری بر توانایی یک نظام سیاسی در حل معضلات سیاسی و اجتماعی یک نظام در سطح داخلی و بین‌المللی با به کارگیری منابع کمتر دارد. این سرمایه‌ی مهم اجتماعی در دهه‌ی اول پس از پیروزی انقلاب اسلامی و روی کار آمدن نظام جمهوری اسلامی، پس از قرن‌ها شکاف بین قدرت اجتماعی و قدرت سیاسی، از وضعیت مطلوبی برخوردار بود، و توانست دولت و ملت ایران را در مقابل مشکلاتی نظیر جنگ تحمیلی و مشکلات ناشی از آن بیمه نماید، ولی در سال‌های اخیر با کسری مواجه شده است. در این مقاله، با ارائه‌ی نمونه‌هایی از بحران اعتماد در نهادهای مختلف حکومتی و غیرحکومتی، تلاش شده است که ریشه‌های آن مورد شناسایی قرار گیرد.

در این پژوهش به سه عامل مهم فرهنگی، نهادی و فردی در کاهش اعتماد سیاسی شهروندان اشاره شده است. نخست، عامل فرهنگی که ریشه در تاریخ روابط بین ملت و دولت ایران داشته است و عوامل جامعه‌پذیری سیاسی، نقش اساسی در شکل‌گیری ادراکات، احساسات و قضاوت‌های شهروندان درباره‌ی عملکردهای نخبگان داشته است و مقابله با آن نیاز به یک کار درازمدت فرهنگی و آموزشی دارد که با تقویت ارتباطات سیاسی و افزایش آگاهی و آموزش سیاسی، می‌توان اعتقادات و باورهای نسل جدید را درباره‌ی نظام سیاسی حاکم به مرور زمان اصلاح نمود.

عامل دوم، عامل نهادی و ساختاری بوده است که تلقی و ذهنیت منفی

شهروندان نسبت به کارآمدی ساختارهای حکومتی، به عنوان عنصر اساسی در کاهش اعتماد سیاسی، مورد بررسی قرار گرفته است. برای افزایش کارآمدی؛ نهادها و ساختارهای حاکم در جمهوری اسلامی می‌توانند با اتخاذ جدی سیاست تمرکززدایی، کاهش حجم دولت، وحدت عملی و اجرایی نخبگان حاکم، افزایش مشارکت مؤثر سیاسی شهروندان در فرایند تصمیم‌گیری و انتخاب رهبران و مبارزه‌ی قاطع با مفاسد اقتصادی و اداری و حل مشکلات معیشتی، کسری اعتماد سیاسی را جبران نمایند و در نهایت، با عنایت به ویژگی مردمی بودن و اسلامیت نظام جمهوری اسلامی و اهداف فراتر نظام، در رشد و هدایت افراد جامعه و برقراری قسط و عدل، بر ضرورت گزینش رهبران صادق، صالح و با کفایت در رده‌های مختلف مدیریتی برای دستیابی به اهداف مردمی و دینی نظام تأکید گردید.

در سایه‌ی توجه به ریشه‌های کاهش اعتماد سیاسی و راه‌کارهای مقابله با آن، می‌توان دوباره بر بحران اعتماد سیاسی غلبه نمود و با ایجاد احساسات و ارزیابی‌های مطلوب شهروندان نسبت به افراد، سیاست‌ها و خط‌مشی‌های نهادها و ساختارهای حکومتی، کارآمدی نهادهای موجود را چند برابر نمود و دوام و بقای نظام جمهوری اسلامی ایران را، به عنوان نمونه‌ی عینی یک نظام مردم سالار دینی، در مقابله با امواج پرتلاطم مشکلات داخلی و خارجی تضمین نمود.



## منابع و مأخذ:

الف) منابع فارسی:

امام علی (ع) ۱۳۷۹، نهج البلاغه، ترجمه‌ی محمد دشتی، چاپ سوّم، انتشارات مشرقین.

بشیریه، حسین. ۱۳۷۵. «ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی گروه‌های حاکم در دوره‌ی پهلوی»، نقد و نظر، شماره ۷.

رزاقی، سهراب. ۱۳۷۵. «مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی ما»، نقد و نظر، شماره‌ی ۷، روزنامه‌ی انتخاب، ۲۳/۱۰/۸۱.

روزنامه‌ی کیهان، ۱/۲/۱۳۷۹.

هرسیج، حسین. ۱۳۸۰. «فراز و فرود فعالیت‌های حزبی در ایران پس از انقلاب اسلامی». انقلاب اسلامی، شماره‌های ۷ و ۸، صص ۲۶ - ۶.

ب) منابع انگلیسی:

Almond, Gabriel A., & Sidney Verba. 1965. The Civic Culture: Political Attitudes and Democracy in Five Nations. Boston: Little, Brown.

Coleman, James S. 1990. Foundations of Social Theory. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Dasgupta, Partha. 1988 Trust: Making and Breaking Cooperative Relations. Oxford, UK: Basil Blackwell, pp.49-72.

Fukuyama, F. 1995. Trust: The Social Virtues and the Creation of Prosperity. New York. The Free Press.

Hetherington, March J.2001. Why Trust Matters: Declining Polining Political Trust and the Denmise of American Liberalism. Center for the Study of Democratic Politics. Princeton University.

Hetherington, Marc J.1998 American Political Science Review. 92: 791-808.

Hehmann Warren F. and Norman T.Uphoff. 1974. The Political Economy of Change. Berkely, Los Angeles and London. University of Californian Press.

Inglehart, Ronald. 1997. Modernization and Postmodernization: Cultural, Econimic and Political Change in 41 societies. Princeton, NJ:Princeton University Press.

Putnam, Robert D.2000. Bowling Alone: The Collapsee and Revival of American Community. New York: Simon and Schuster.

Putnam, Robert D.1995

Journal of Democracy. 6(1):65-78.

Putnam, Robert D.1993. Making Democracy Work, Civic Traditions in Modern Italy. Princeton, NJ: Princeton University Press.

Scholz, John T.and Mark Lubell.1998. American Journal of Political Science. 42(2): 398-417.

Warren, Mark. ed. 1999. Democracy and Trust. New York and Cambridge: Cambridge Univ.Press.